

بست‌نشینی در دوره صفویه

جهانبخش ثواقب^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۶/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۶

چکیده

بست‌نشینی در برخی مکان‌های مذهبی و دارای قداست از نظر مردم، یکی از راه‌های حفظ امنیت فردی بوده که کسانی به آن متوسل می‌شده‌اند. منابع دوره صفویه به‌روشنی اطلاعات بایسته‌ای از مرسوم بودن بست‌نشینی و چگونگی آن یا اماکن بست به‌دست نمی‌دهند، اما براساس همان اخبار اندک و گزارش‌هایی که سفرنامه‌نویسان اروپایی ارائه کرده‌اند دریافت می‌شود که در این دوره اگرچه نه به گستردگی دوره قاجاریه، مکان‌هایی به‌عنوان بست معروف بوده و کسانی در آنها بست نشسته‌اند. در این مقاله، به‌روش توصیفی-تحلیلی، پدیده بست‌نشینی در دوره صفویه بررسی شده و مکان‌ها و تأسیساتی که بست بوده و نمونه‌هایی از بست‌نشینی در آنها تشریح شده است. یافته پژوهش بیان‌گر این نکته است که برخی بناها و نهادهای مذهبی و برخی تأسیسات سیاسی و اداری در این دوره جایگاه بست بوده که نقش امنیتی حفظ جان ستم‌دیدگان را در برابر مظالم دستگاه حکومتی ایفا می‌کردند؛ اما این پدیده گسترش چندانی همانند دوره قاجاریه نداشته است.

کلیدواژه‌ها: دوره صفویه، اماکن بست، بست‌نشینی، امنیت.

مقدمه

بست‌نشینی در برخی از مکان‌های مقدس یا مکان‌های وابسته به پادشاهان و قدرتمندان، در جوامع بشری از پیشینه طولانی برخوردار است. نیاز انسان‌ها به یک قدرت حامی در مواقع خطر، اضطراب و بیم از ستم و مجازات، او را به اشیاء، عناصر،

۱ استاد گروه تاریخ، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران. (نویسنده مسئول) jahansavagheb@yahoo.com

اشخاص و اماکنی که از دید او از قداست و حرمتی برخوردار بود، متوسل کرد و هنگام نیاز، خود را در پناه آنها قرار می‌داد. فقدان یک قوه عادلانه به‌عنوان ملجاء و پناه‌گاه در تأمین امنیت جانی افراد در مواقع دشواری و خطر و در برابر ظلم و ستم نیروهای حکومتگر، آنان را ناگزیر می‌کرد که به جایگاه‌ها یا افرادی متوسل شده و پناه ببرند که می‌پنداشتند امنیتشان را تأمین خواهند کرد و قادر به دفاع کردن از آنان هستند. در کنار برخی مکان‌های دینی که نزد مردم و حکومتگران از قداست و احترام ویژه برخوردار بودند، شخص شاه و سوگند به سر و جان او یا افتادن به دست و پای وی، می‌توانست جان مجرم یا خطاکاری را از مرگ نجات دهد. غالباً چون پادشاهان در نظر مردم، صاحب قدرت و دارای اختیار در گرفتن جان و مال رعیت بودند و نیز قادر به بخشش و رفع مجازات از مجرمان و خاطیان بودند، توسل جستن به کاخ و اصطبل و دیگر بناها و مقابری که به شاه و خاندان سلطنت مربوط می‌شد، از جایگاهی برخوردار شدند که به عنوان «بست» و پناه‌گاه برای افراد مضطر درآمدند.

در دوره صفویه (۹۰۷-۱۱۳۵ ق. / ۱۵۰۱-۱۷۲۲ م.) نیز پدیده بست‌نشینی در برخی از مکان‌های وابسته به این سلسله وجود داشته و گاه کسانی برای رهایی از خطر مرگ و حفظ جان خویش به آن مکان‌ها پناه می‌برده‌اند.

در این مقاله، با طرح این پرسش که؛ گستردگی پدیده بست‌نشینی در دوره صفویه چگونه بوده است؟ ضمن بررسی زمینه‌های رواج پدیده بست‌نشینی، به اماکن بست و کارکرد امنیتی آنها در دوره صفویه پرداخته شده است. فرضیه پژوهش براین نکته تأکید دارد که در دوره صفویه، بست‌نشینی چندان گسترده نیست؛ اما به‌عنوان یک ضرورت با ماهیت امنیتی در مواقعی به‌کار گرفته شده است. این پژوهش در مرحله گردآوری اطلاعات به‌روش کتابخانه‌ای و در مرحله تبیین موضوع، به شیوه توصیفی-تحلیلی انجام شده است. به‌لحاظ پیشینه موضوع، صرف‌نظر از گزارش‌های پراکنده سفرنامه‌های اروپائیان دوره صفویه، مطلب منسجمی در این باره ارائه نشده و مقاله پیش رو می‌تواند تصویری از آن را به‌دست دهد. هرچند اطلاعات عام در باره معنا و مفهوم و تاریخچه بست را می‌توان در مدخل‌های اجمالی «بست» در *دایره‌المعارف تشیع*، ج ۳ (۱۳۷۵)؛ *دانشنامه جهان اسلام*، ج ۳ (۱۳۷۶) و *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱۲ (۱۳۸۳) دید. خالصی (۱۳۶۶) نیز تاریخچه بست و بست‌نشینی را به‌طور عام در کتابی مطرح کرده و حبیبی (۱۳۸۴) در مقاله‌ای به‌طور اجمال به «بست و بست‌نشینی در حرم امام‌رضاع(ع)» پرداخته است که موردی از دوره صفویه در این مقاله نیست.

معنا و مفهوم بست

بست واژه‌ای فارسی به معنی حرم، مأمن و قُرُق است. اصطلاحاً مکانی مقدس یا دارای احترام است که مجرمان یا متهمان بدان جا پناه ببرند و از تعقیب و مجازات مصون باشند و اگر جنایتی کرده باشند با پرداخت فدیة از قصاص معاف می‌شوند. «قدس» در عبری و «حرم» و «حرام» در عربی همین معنی را دارد (دایره‌المعارف تشیع، ۱۳۷۵: ۳/۲۲۷). در لغت‌نامه دهخدا چند معنی برای «بست» ذکر شده است: پناه‌جستن مردم به مرقد امام‌زاده؛ پناهگاهی که مردم در آن متحصن شوند؛ محوطه‌ای که اگر مقصری وارد شود حکومت به او دست پیدا نمی‌کند؛ مأمن، ملجاء (دهخدا، لغت‌نامه، ذیل ماده بست). در بهار عجم در تعریف بست آمده است: «بر دور مزارات حضرات، به فاصله یک کرده (کرت) کمابیش، از جهت منع در آمدن دواب، چوب‌بست کنند و هرگاه کاری یا دادخواهی که در آن بست درآید، کسی مزاحم حال او نتواند شد و خدمه مزارات مقدسات به حمایت دادخواه فراهم آمده، داد او از بیدادگر بستانند و به جای چوب‌بست، زنجیربست هم کنند (بهار، ۱۳۷۹: ۱/۳۰۱).

برخی، در ریشه‌یابی واژه بست، ارتباطی میان آن و زبان‌های ایرانی کهن (فارسی باستان، پهلوی، فارسی میانه، فارسی دری) برقرار کرده‌اند و معانی مدد، مساعدت، کمک‌رسان، پافشاری، ایستادگی، تحصن، اعتمادداشتن، توکل کردن، ملجأ، مأمن، پناه، خدمت، ملازمت، ماندن، به-سربردن، مُصیربودن، پافشاری کردن، پناه‌بردن، ملتجی‌شدن، اعتمادکردن و اطمینان‌داشتن را شقوق مختلف معانی بست در این زبان‌ها ذکر کرده‌اند (ن.ک. دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۳: ۱۲/۱۰۵-۱۰۶). اما برخی دیگر، این ریشه‌یابی و وجوه اشتقاق احتمالی را بی‌پایه دانسته‌اند (ن.ک. پروشانی، ۱۳۷۶: ۳/۳۹۶). معمولاً در جلوی محوطه بست، چوب یا زنجیر کشیده شده بود که چوب‌بست و زنجیربست نامیده می‌شد (ن.ک. بهار، ۱۳۷۹: ۱/۳۰۱). این لفظ مأخوذ از بستن است چه در بست مذکور پناه گیرند محفوظ و راه مخالفین او به او بسته است (دهخدا، لغت‌نامه، ذیل واژه بست). در واقع بست مکانی امن و مقدس برای پناهجویان از هر گروه و صنف بوده است. مردم برای دادخواهی، تظلم و احقاق حقوق از دست رفته، در این مکان‌ها پناه می‌گرفتند. هم‌چنین مجرمان محکوم، متهمان و مظنونان با توسل به بست می‌توانستند برای مدتی محدود از تعقیب قانون و گرفتارشدن به مجازات مصون باشند. ورود به حریم بست و پناه-گرفتن و اقامت موقت در آن راه بست‌نشینی می‌گفتند (پولاک، ۱۳۶۸: ۳۲۳؛ دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۳: ۱۲/۱۰۵).

زمینه‌های رواج آیین بست در جامعه

آیین بست در شکل‌های مختلفی در طول تاریخ میان مردم مختلف وجود داشته‌است. مفاهیمی چون پناهندگی، تحت‌الحمایگی، مصونیت، شفاعت، ضمان، امان و امثال آن. ریشه اولیه آن در میان مردم پیش از پیدایش ادیان الهی، در گرایش انسان‌ها به پرستش و توسل به مقدسات ذهنی ساخته و پرداخته اذهان خویش یا سمبل‌های عینی محصول و ساخته خودشان ریشه دارد. به‌ویژه در مواقع سختی و مشکلات نظیر قحط‌سالی، بیماری و مشکلات طبیعی و اجتماعی و غیره، به این معبودهای مقدس التجا می‌بردند و خود را در پناه آنان قرار می‌دادند. از این رو اشیاء، موجودات، ارواح و نهادهایی ذهنی نزد آنان قداست و حرمت پیدا کرد و سپس افراد و اشیاء منسوب و مربوط به آنها مثل متولیان، کاهنان، نگهبانان و جادوگران و امکان و اسبابی که با این مقدسان و خدایان و بت‌ها ارتباط و بستگی پیدا می‌کرد، در نزد آنها مقدس و محترم شد و می‌توانست شفیع و میانجی برای رفع مشکلات آنها به‌شمار آید. همین وضع پس از پیدایش ادیان آسمانی برای پیامبران، ائمه، روحانیون ادیان و اشیاء و اسباب مرتبط با آنها پدید آمد. از این رو، قبور و بارگاه بزرگان و اولیای دین، مراکزی برای توسل و پناه‌جویی گناه‌کاران، گرفتاران و بزه‌کاران گشت و مأمنی شد برای تظلم و دادخواهی و شفاعت و نظایر آن. براساس این باور، در ایران نیز اماکن مقدسه مانند بقعه و بارگاه ائمه و امام‌زادگان و اماکن منسوب به آنها و مردان مقدس و مساجد و تکایا در نزد مردم تقدس داشته و مراکزی برای توسل و حل مشکلات دنیوی و اخروی و دادخواهی و تظلم به حساب آمده‌است. از آنجا که همه افراد جامعه و سلاطین و حکام به‌خاطر باوری که به این اماکن که «بست» خوانده می‌شد، داشتند، قدرت بی‌اعتنایی به این اماکن و شکستن بست را نداشتند و با میل یا اکراه، چه بسیار که از سر گناه فرد بست‌نشسته می‌گذشتند. این پدیده در طول زمان به‌صورت سنتی اجتماعی تکرار شد و مورد قبول خاص و عام قرار گرفت و خود آیینی در جامعه شد.

همچنین از آنجا که بیشتر امور مردم با حکام و سلاطین بود و قصاص و مجازات و اخذ خراج و مالیات، سیاست عفو و اغماض و کار مملکت‌داری با دربار و کارگزاران دیوان بود، مردم ناگزیر برای رفع ظلم و تعدی از خود یا فرار از چنگ مجازات و تنبیه و شکنجه و اعدام و غیره، در جست‌وجوی چاره‌ای بودند یا دست به دامان مقدسان می‌زدند و یا آنکه به اماکن و عناوینی که حتی خود حکومت‌ها بست قرار داده بودند پناه می‌جستند. از سویی، به‌سبب ظلم و ستم کارگزاران حکومت‌های استبدادی و عدم دسترسی مردم به سلاطین که در محاصره نگهبانان و حاجبان و دربانان بودند، عالمان دینی نقاطی را برای دسترسی و توسل مردم به‌عنوان بست می‌پذیرفتند تا از این طریق شکایات و خواسته‌های مردم و رسیدگی به آنها و دادرسی به حال

ستمیدگان را فراهم آورند. آنچه که بیشتر در امر بست و بست‌نشینی مورد پذیرش بود، مسجدالحرام در مکه، روضه نبوی در مدینه، اماکن و بقاع متبرکه، آستانه اولیاءالله و مشاهد آنها، خانه و حریم روحانیون و مراجع مهم دینی بود (ن. ک. خالصی، ۱۳۶۶: ۱۱-۱۸).

به تدریج اماکن دیگری نظیر خانه شاهان و مردمان بزرگ، دیوارهای مجاور قصور سلاطین، زنجیرهای دارالعمار، اصطبل همایونی و اصطبل‌های بزرگان و سرطوبله‌ها به عنوان حریمی برای دادخواهی و تظلم معرفی شدند. سپس در دوره قاجاریه اماکنی که بیشتر جنبه دولتی و سیاسی داشت بر اماکن مقدس قدیمی به عنوان بست افزوده شد، نظیر تلگراف‌خانه‌ها، مجالس قانون‌گذاری، سفارت‌خانه‌های کشورهای بیگانه، پرچم‌ها. نیز خانه و آستانه دولتمردان قدرتمند و صاحب نفوذ زمان و مردان دین و مجتهدین صاحب نفوذ، حریم امنی برای بست‌نشینی به‌شمار آمد و پلیس و ضابطین و عمال قضات یا حکام نمی‌توانستند به آنان تعرض کنند یا آنها را از آن‌جا بیرون آورند (دهخدا، لغت‌نامه، ذیل ماده بست؛ خالصی، ۱۳۶۶: ۲۳، ۳۰).

مقررات و آداب بست‌نشینی

پس از اینکه زمینه ذهنی توسل‌جستن و پناه‌گرفتن به کسی یا مکانی در میان مردم بروز یافت، به تدریج و در گذر زمان، به علل گوناگون از جمله اعتقادات مذهبی، باورهای عمومی، ترس و برخی فشارهای داخلی و خارجی، بست‌نشینی و حفظ حرمت آن در میان مردم به صورت عرف درآمد و مقررات اجتماعی این رسم را پذیرفت، چنان‌که بست‌شکنی عملی غیرعادی، غیراخلاقی و حتی غیرقانونی تلقی می‌شد. از این‌رو، بست‌نشینی مقرراتی عرفی پیدا کرد که گاه الزامی را برای مردم و کارگزاران دولت ایجاد می‌کرد، برای مثال در دوره صفویه (که پیش و پس از آن هم معمول بوده)؛ فرد بست‌نشین با پناهنده‌شدن در یک مکان که به بست شهرت داشت و گاه با گرفتن زنجیری که در حریم بست آویخته شده بود، بست‌نشینی خود را عملاً اعلام می‌کرد؛ وقتی کسی با هر جرمی وارد حریم بست می‌شد، نیازمندی‌ها و آذوقه او از همان مکان بست تأمین می‌شد (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۷۴؛ کاتف، ۱۳۵۶: ۴۹-۵۰). فرد بستی از هرگونه تعرض و تعقیب، حتی از جانب مقامات دولتی و گاهی حتی شاه، درامان بود (دلواله، ۱۳۷۰: ۶۳؛ تاورنیه، ۱۳۶۹: ۷۴؛ شاردن، ۱۳۷۴: ۴/۱۴۴۵، ۱۶۸۶/۵؛ اشترویس، ۱۳۹۶: ۱۵۴)؛ در برخی از مکان‌های بست، ورود سواره با اسب و نیز حمل اسلحه حتی برای خارجی‌ان ممنوع بود؛ بلکه باید بدون سلاح و پیاده با پای برهنه وارد حریم بست شد (اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۴۹۵/۲-۴۹۶؛ گرس، ۱۳۷۰: ۲۳۴). بستی را

به زور نمی‌توانستند از بست اخراج کنند مگر اینکه به او غذا نرسانند تا خود مجبور شود از بست بیرون برود (شاردن، ۱۳۷۴: ۴/۱۴۴۶).

پیشینه بست نشینی

نشانه‌هایی از پیشینه بست‌نشینی و صورت‌های گوناگون این واژه در گذشته‌های دور وجود دارد. آتشکده‌ها و معابد، اشاره به رسم پناهندگی و پناه‌دادن در قانون حمورابی، نوانخانه، رسم تظلم‌نشستن و تظلم‌خواهی و زنجیر عدل انوشیروان در دوره ساسانی، برخی شهرها و اماکن مذهبی و مقدس یهودیان و یونانیان و رومیان، برخی رسوم در میان عرب جاهلی (نظیر رسم حلیف، استلحاق، امان‌دادن، حق جوار یا همسایگی، سنت ولاء (مولی، موالی)، حلف‌الفضول یا پیمان جوانمردان)، برخی مکان‌ها و سنت‌ها در اسلام (مانند کعبه، مسجدالحرام، حرم نبوی و حتی خانه برخی از بزرگان نظیر خانه ابوسفیان در جریان فتح مکه، عقد مؤاخات یا برادری میان مهاجر و انصار، سنت ممنوعیت صید در ایام حج و ذمه‌بودن اهل کتاب در حمایت مسلمانان) و شهر رصافه در شرق بغداد در خلافت عباسی، نوعی بست به‌شمار می‌آمدند. حتی مفاهیم شفاعت، استعاذه و توبه در ادبیات و فرهنگ اسلامی از چنین مفهومی برخوردار است (ن.ک. خالصی، ۱۳۶۶: ۳۹-۷۷؛ حبیبی، ۱۳۸۴: ۲۲۴؛ *دایره‌المعارف تشیع*، ۱۳۷۵: ۳/۲۲۷).

در تاریخ ایران پیش از صفویه نیز سنت بست‌نشینی در برخی دوره‌ها وجود داشته‌است. در عصر مغول، حرم حضرت معصومه (س) محلی بوده که کسانی در آن پناهنده می‌شدند. چنانکه خواجه شمس‌الدین صاحب‌دیوان (قتل ۶۸۳ ق.) به سبب ترس از جان خود از اصفهان به قم رفت و در آن مزار متبرکه که در آن زمان در بیرون شهر بود، معتکف شد (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۳۸: ۸۰۸). ارغون‌خان (حک ۶۸۳-۶۹۰ ق./۱۲۸۴-۱۲۹۱ م.)، اتابک یوسف‌شاه از اتابکان هزار اسپی لرستان (حک: ۶۷۳-۶۸۷ ق./۱۲۷۴-۱۲۸۸ م.) را به طلب شمس‌الدین به قم فرستاد. با اینکه هر چه تلاش کرد خواجه از حرم بیرون نیامد، اما به اکراه و اجبار او را به درگاه آورد و ارغون این خدمت را بیسندید (نطنزی، ۱۳۸۳: ۴۳). تیمور گورکانی (۷۷۱-۸۰۷ ق./۱۳۷۰-۱۴۰۵ م.)، آرامگاه شیخ صفی‌الدین اردبیلی (درگذشت ۷۳۵ ق.) را «بست» و محل امان قرار داد و دستور داد نامه‌ای نوشتند به اولاد خود «که اردبیل و توابع آن را به اولاد حضرت شیخ صفی و آستانه او وقف کردیم و ثبت دفتر خود کرد که اگر کسی هزار گناه کرده‌باشد و پناه به آن آستانه آورد در امان باشد» (*عالم‌آرای شاه اسماعیل*، ۱۳۸۴: ۲۱). تیمور اسرای را که از آسیای صغیر با شکست سلطان بایزید اول عثمانی (حک: ۷۹۱-۸۰۴ ق./۱۳۸۹-۱۴۰۲ م.) گرفته‌بود، به این خانقاه بخشید (همان: ۲۱؛ پیرزاده زاهدی، ۱۳۴۳: ۴۸) و دهات و مزارع بسیاری از مواضع تلوار و قزل‌اوزن و

کمره اصفهان و همدان خرید و وقف اولاد ذکور خواجه علی کرد (پیرزاده زاهدی، ۱۳۴۳: ۴۸). این بقعه از زمان بنا در دوره ایلخانان و پس از آن شهرت خاصی پیدا کرد و «همواره مأمّن ارباب ولایت و مطاف ارباب هدایت بود» (خنجی، ۱۳۸۲: ۲۵۶) و از همه‌جای ایران تا آسیای صغیر، مریدان شیخ صفی و جانشینان او به زیارت آن می‌آمدند و نذورات و هدایایی نیز به بقعه تقدیم می‌کردند (همان: ۲۵۸، ۲۶۱؛ اولثاریوس، ۱۳۶۹: ۴۹۹/۲-۵۰۰). حتی بزرگانی چون رشیدالدین فضل‌الله (درگذشت ۷۱۸ق.م/۱۳۱۸م.) وزیر سلطان محمد خدابنده اولجایتو (حک: ۷۰۳-۷۱۶ق.م/۱۳۰۴-۱۳۱۶م.)، وظیفه سالیانه‌ای شامل غلات، دوشاب، روغن، دواب، شکر و عسل، برای بقعه اختصاص داده (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۶۴ق: ۲۶۵-۲۷۲) و در مکتوبی از فرزند خود می‌خواهد که جانب احترام شیخ را نگه داشته و پیوسته سر عجز بر آستانه ولایت‌پناه او بساید (همان: ۲۸۹-۳۱۱). بنای بقعه^۱ را به شیخ صدرالدین (درگذشت ۷۹۴ق.م/۱۳۹۲م.) فرزند شیخ صفی نسبت داده‌اند که به مدت ده سال آن را به پایان رسانید و «نظام و نسق آن روضه از حفاظ و خدام و شموع و مشاعل و رشخانه و خلوتخانه و سایر متعلقات همه او قرار داد و طالبان از اناث و ذکور ایثار فراوان آوردند، همه را در اخراجات آن بقاع خیر صرف نمود» (پیرزاده زاهدی، ۱۳۴۳: ۳۹).

اماکن بست‌نشینی دوره صفویه

در دوره صفویه به‌نقل شاردن، هیچ‌یک از مساجد و اماکن مقدس، بست به‌شمار نمی‌آمد و تنها آرامگاه بزرگان دین و درگاه عالی‌قاپو و مطبخ و اصطبل اسبان شاه چه در داخل شهر اصفهان و چه در بیلاقات محل بست و تحصن بود (شاردن، ۱۳۷۴: ۱۴۴۶/۴). البته به‌رغم این سخن، گزارش‌هایی از بست بودن برخی مساجد یا اماکن مقدس نیز وجود دارد. در ادامه به برخی از جایگاه‌های بست در این دوره پرداخته می‌شود.

بقعه شیخ صفی‌الدین اردبیلی

در دوره صفویه، بقعه شیخ صفی‌الدین اردبیلی نیای صفویان در اردبیل که از دوره ایلخانان تا صفویه زائران زیادی داشت، بست و پناهگاه افرادی بود که جرمی مرتکب شده بودند. درب مدخل بقعه با زنجیری آهنی حراست می‌شد و هر مقصر و جنایت‌کاری اعم از قاتلان، راهزنان، بدهکاران و یا آنان که از مهلکه جسته بودند؛ همچنین بردگان فراری، که دست به آن زنجیر

^۱ درباره بخش‌های مختلف این بنا و کارکردهای هر کدام، نک. زاره، فردریش (۱۳۸۵)، اردبیل: بقعه شیخ صفی، ترجمه صدیقه خوانساری موسوی، تهران، فرهنگستان هنر.

می‌رساندند و بر آن بوسه می‌زدند و داخل محوطه اول آرامگاه می‌شدند، در امان بودند و کسی نمی‌توانست آنها را دستگیر کند؛ حتی شاه هم آنها را مجازات نمی‌کرد (دلاواله، ۱۳۷۰: ۳۶۹؛ تاورنیه، ۱۳۶۹: ۷۴؛ کاتف، ۱۳۵۶: ۴۹). به همین دلیل، افراد خطاکار از تمام ایران به آن جا می‌آمدند و با رضای خاطر در آن جا بست می‌نشستند تا جانشان در امان بماند (دلاواله، ۱۳۷۰: ۳۶۹). این بست‌نشینیان به حساب هزینه‌های آرامگاه شیخ‌صافی غذا می‌خوردند؛ ولی اگر از بقعه بیرون می‌آمدند ممکن بود به کسانی که به غلام نیاز داشتند، فروخته می‌شدند؛ اما از خریداران تعهد می‌گرفتند که به آزار و اذیت و مجازات آنها نپردازند (کاتف، ۱۳۵۶: ۴۹-۵۰). کاتف این رسم را نوعی نیرنگ می‌داند که مسئولان انجام می‌دادند تا خطاکاران از مجازات‌های پابند و نوعی کمک به آنها بود، زیرا از این طریق هر گناهکاری می‌توانست در یکی از مکان‌های مقدس (مسجد و غیره) بست نشیند و با اطمینان کامل در امنیت به سر برد (همان: ح ۵۰). پس از درب بزرگ بقعه، صحنی واقع بود که در دوطرف آن، حجره‌های متعددی پر از خوراکی و پوشاکی و دیگر وسایل قرار گرفته بود. کسانی که بست‌نشسته بودند احتیاجات خود را از این دکان‌ها تأمین می‌کردند. زائرانی که از اطراف و اکناف برای زیارت مقبره می‌آمدند نیز مشتری این دکان‌ها بودند. پس از دالان بزرگ، درب دیگری واقع شده بود که بر بالای آن، اطاق‌های متعددی بود که در بعضی از آنها پناهندگان و در بعضی دیگر مأموران و نگهبانان مقبره ساکن بودند (دلاواله، ۱۳۷۰: ۳۶۹).

یوهان اشترویس هلندی که در دوره شاه سلیمان (حک: ۱۰۷۷-۱۱۰۵ ق. ۱۶۶۷-۱۶۹۴ م.) از ایران دیدن کرده از مکانی در اردبیل برای بست‌نشینی و پناه‌گرفتن مجرمان یاد کرده که نمازخانه‌ای در مدخل آن وجود داشت و جسد یک قدیس معروف در آن نمازخانه دفن شده بود. او نقل می‌کند مجرمینی که در آن مکان در امان نبودند، می‌توانستند به آسانی به بقعه شیخ صافی پناه ببرند. خود شاه هم نمی‌توانست مجرمان را از آن بقعه اخراج کند (اشترویس، ۱۳۹۶: ۱۵۴). کسانی که قصد زیارت بقعه اردبیل را داشتند حتی هیأت‌های خارجی حق نداشتند با خود اسلحه به داخل ببرند و می‌بایست اسلحه خود را در ورودی بقعه تحویل می‌دادند. حتی اگر کسی با اسلحه سرد مانند چاقو وارد آن جا می‌شد، مجازات مرگ داشت. زیارت‌کنندگان در آستانه ورودی آرامگاه می‌بایست کفش‌های خود را از پای درمی‌آوردند و با پای برهنه زیارت می‌کردند. سفرای خارجی نیز ملزم به رعایت این قاعده بودند (اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۴۹۵/۲-۴۹۶). اولتاریوس از قول کلبعلی خان حاکم اردبیل نقل می‌کند که شاه عباس اول (حک: ۹۹۵-۱۰۳۸ ق. ۱۵۸۷-۱۶۲۹ م.) موقعی که برای زیارت مزار اردبیل می‌آمد از نیم میلی خارج شهر اردبیل، چکمه‌های خود را درمی‌آورد و با جوراب، پیاده تا مزار حرکت می‌کرد تا نهایت احترام را نسبت به جد خود شیخ صافی به عمل آورد (همان: ۴۹۶).

گاه کسانی به سبب دخالت در امور سیاسی، برای نجات از خشم و غضب شاه، به بست‌نشینی در این بقعه یا مکانی دیگر متوسل می‌شدند؛ چنان‌که در دوره شاه اسماعیل دوم (حک: ۹۸۴-۹۸۵ ق. / ۱۵۷۶-۱۵۷۷ م.) که طایفه استاجلو، به دلیل طرفداری از شاهزاده حیدر میرزا، مغضوب او شدند؛ بسیاری از آنها از قزوین به اردبیل فرار کرده و در بقعه شیخ صفی بست نشستند (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۵۱۲).

دولت‌خانه شاهی

در دوره صفویه، قصر یا کاخ شاه غالباً دولت‌خانه^۱ (دولت به معنی ثروت و نعمت) یا خانه شاه گفته می‌شد (دل‌واله، ۱۳۷۰: ۶۳؛ اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۶۰۶/۲). کاخ شاهی یا دولت‌خانه را «درخانه شاهی» نیز می‌گفتند و به منزله بست و پناه‌گاه مجرمان به‌شمار می‌رفت. هر گناه‌کاری اگر موفق می‌شد که خود را به درون دولت‌خانه اندازد، از هر گونه آسیبی در امان بود (فلسفی، ۱۳۶۹: ۷۵۸/۲، ۷۵۹). دولت‌خانه در هر شهری که پایتخت بود می‌توانست محلی برای بست افراد باشد. در این مکان بست‌نشینان انتظار داشتند که مورد بخشش شاه قرار گیرند و از خطای آنان درگذرد. با این وجود، گاه شاه گناه‌کاران بزرگ را در دولت‌خانه نیز مجازات می‌کرد. در سلطنت شاه اسماعیل دوم، گروهی از استاجلوها که پس از مرگ شاه طهماسب از جانشینی شاهزاده حیدر میرزا (قتل ۹۸۴ ق. / ۱۵۷۶ م.) طرفداری کرده بودند، با ترک خانه و زن و فرزند، حدود ده شبانه‌روز به در دولت‌خانه شاهی در قزوین برای عفو و امان شاه بست نشستند، اما شاه اسماعیل نه‌تنها آنان را نبخشید، بلکه جمعی را فرستاد تا سایبان‌ها بر سرشان خراب کنند. چون مورد هجوم و غارت مردم قرار گرفتند؛ ناگزیر به خانه‌های خود برگشتند (منشی، ۱۳۷۷: ۱/۳۱۷). همچنین در سال ۱۰۲۸ ق. که شاه عباس اول در اشرف مازندران بود، یکی از غلامان گرجی خاصه شاه به‌نام حجنه‌بیگ با دو سه تن از برادران خود، جوانی گرجی به‌نام زهرماربیگ را کشت. چون به‌دستور شاه، کلبعلی‌بیگ یساول صحبت شاملو و امت‌بیگ سیاه‌منصور داروغه فرح‌آباد قصد رسیدگی و توقیف او را داشتند، برادرانش شمشیر کشیده و کلبعلی‌بیگ و داروغه را مجروح کردند و دو تن از ملازمان داروغه را کشتند. شاه عباس بدین‌علت که آنها حرمت دولت‌خانه را که بست و پناه‌گاه گناه‌کاران است، نگه نداشته و در آن‌جا مرتکب قتل شده‌اند، اجازه داد تا همگی را با تیر تفنگ از پای درآوردند (منشی، ۱۳۷۷: ۳/۱۵۶۲-۱۵۶۳).

^۱. کاخ شاه موسوم به دولت یا خانه شاه، بسیار مجلل بود (اشترویس، ۱۳۹۶: ۲۰۴).

درگاه عالی قاپو

از زمان شاه عباس اول که اصفهان به پایتختی صفویه انتخاب شد و کاخ عالی قاپو بنا شد، درگاه عالی قاپو، پناه‌گاهی مقدس و مصون از تعرض بود و جز شاه هیچ‌کس نمی‌توانست کسانی را که بدین در پناه آورده و بست نشسته بودند، براند. همهٔ ورشکستگان و تبه‌کاران تا زمانی که رسیدگی به کارشان پایان نیافته بود در این درگاه پناه می‌گرفتند (شاردن، ۱۳۷۴: ۴ / ۱۴۴۵؛ سانسون، ۱۳۴۶: ۷۲؛ دلاواله، ۱۳۷۰: ۶۳؛ تاورنیه، ۱۳۶۹: ۳۸۷؛ اشترویس، ۱۳۹۶: ۲۰۶). هرکس می‌توانست در عالی قاپو پناه برده و گناه او هرچه بود او در محل مطمئنی قرار گرفته بود (دلند، ۱۳۵۵: ۲۶). اخراج بست‌نشینان به‌طور مستقیم صورت نمی‌گرفت. بلکه شاه در صورت لزوم دستور می‌داد که به او غذا ندهند تا ناگزیر خود از دولتخانه بیرون رود. صوفیان شاه بر امور بست درگاه عالی قاپو نظارت می‌کردند (شاردن، ۱۳۷۴: ۴ / ۱۴۴۶). آستانه در ورودی عالی قاپو تا اواخر صفویه هم‌چنان جایگاه مقدسی به‌شمار می‌رفت و عده‌ای آن‌جا بست می‌نشستند، حتی خود شاه هم به احترام آن در، هیچ‌گاه سواره از آن‌جا نمی‌گذشت (گرس، ۱۳۷۰: ۲۳۴). جلوی در کاخ تعداد زیادی توپ که از هرموز به اصفهان انتقال یافته بود، قرار داده بودند. روزها جلوی در کاخ سه تا چهار نفر کشیک می‌دادند و شب‌ها تعداد آنها به ۱۵ نفر می‌رسید و سی نفر هم اطراف خوابگاه شاه کشیک می‌دادند (اولناریوس، ۱۳۶۹: ۶۰۶/۲).

به‌نقل شاردن، در اندرون شاه بست به‌شمار می‌آمد و هرکس یا هردسته به‌قصد دادخواهی بدان‌جا پناه می‌برد از تعرض مصون بود و نگهبانان حق نداشتند از اجتماع و دادخواهی آنان جلوگیری کنند (شاردن، ۱۳۷۵: ۱۶۸۶/۵). او از اجتماع و بست‌نشینی بیش از سیصد نفر از زنان ارامنه به در حرمسرای شاهی برای دادخواهی از شاه سلیمان از فشاری که علی‌قلی‌خان سردار کل بر ارامنه برای ارسال آرد وارد کرده بود، سخن گفته‌است. تعدادی از بزرگان ارامنه نیز از ترس سردار کل زیر سردر عالی قاپو که محل بست بود، پناه گرفتند. با اینکه شاه، ارامنه را از تحویل دادن آرد معاف کرد، اما آنان به تصور اینکه این دستور ترفندی است برای خارج شدن آنان و گرفتار آمدن در دست علی‌قلی‌خان، خروج از بست را منوط به حکم کتبی شاه دایر بر بخشودگی خود کردند. سردار کل نیز نزد شاه، ارامنه را متهم به شورش و بلوا نمود و شاه دستور مجازات آنها را صادر کرد. سردار با معتنم شمردن فرصت، آنان را به جریمه سنگینی محکوم کرد. سپس با خشونت که معمول نبود، ارامنه را از بست که مکانی امن و دور از تعرض بود بیرون بردند و سردار همهٔ آنان را در عمارتی زندانی کرد تا اینکه ناچار با پرداخت مبالغی برای شاه و سردار آزاد شدند (همان: ۱۶۸۵-۱۶۸۹). به‌نقل جملی کارری سیاح ایتالیایی، در کاخ عالی قاپو در میدان اصفهان جایگاه‌هایی بنا شده بود که محل تحصن گناه‌کاران و جانپان بود و حتی درماندگان و

ستمیدگانی که از طرف حکام مورد ستم و تعدی قرار می‌گرفتند نیز جهت دادخواهی به این محل می‌آمدند و شاه در این محل شخصاً به شکایات پناهندگان می‌رسید و حکمرانانی را که از قدرت و مقام خود سوءاستفاده می‌کردند، مجازات می‌کرد (کارری، ۱۳۸۳: ۹۴). او از پناهنده‌شدن یک ارمنی به نام ژان ورتاییه اسقف بزرگ جلفا به عالی‌قاپو و زندگی در آن‌جا گزارش داده‌است. این اسقف در اثر سعایت یک ارمنی دیگر از پست خود معزول و با یکی از هم‌کیشان خویش به مذهب مسیحی کاتولیک گرویدند (همان: ۱۰۲).

دلاواله با اشاره به این نکته که هر قدر جرم مجرمی شدید بود اگر به خانه شاه (عالی‌قاپو) پناه می‌برد در امان بود، در زمان حضور خود در ایران شاهد پناهنده‌شدن یکی از افراد سرشناس در این مکان بوده که شاه به ملاحظات مهمی قصد کشتن او را داشته و با این بست‌نشینی جان‌ش در امان مانده بود، اما افزوده که البته اگر او از آن‌جا بیرون رود بی‌درنگ او را به قتل می‌رسانند (دلاواله، ۱۳۷۰: ۶۳). به نقل این سیاح ایتالیایی، آستانه قصر شاه مورد احترام و غیر قابل تعرض بود و مردم آن را می‌بوسیدند و دخول از درب قصر برای کسی قدغن نبود و هر کس می‌توانست از آن بگذرد. آستانه بر کلیه دربار شاه نیز اطلاق می‌شد و آستانه دولت به دربار اطلاق می‌شد (همان‌جا). طبق عادت حکمرانان مشرق‌زمین، هیچ‌کس حق نداشت از اطراف قصر شاه عبور کند یا داخل آن شود. بالای نخستین مدخل قصر که آن را محترم می‌شمردند، کسی پا روی آستانه چوبی آن که قدری بالاتر از سطح زمین بود نمی‌گذاشت و حتی در مواقع مخصوصی مانند اماکن مقدس آن را می‌بوسیدند (همان: ۴۳). سیاح فرانسوی، در عمارت عالی‌قاپو را بزرگ و بلند و آستان آن را محترم ذکر کرده و می‌گوید هنگام ورود بدون پا گذاردن روی آن می‌گذرند و او نیز به دستور چنین کرده است. او از قول دیگران نقل کرده که بزرگان هنگامی که بخششی [خلعتی] از طرف شاه دریافت می‌کردند این آستانه را می‌بوسیدند (دلند، ۱۳۵۵: ۲۶). آستانه عالی‌قاپو از مرمر ساخته شده بود و در تکریم و اجلال شاه سهم عمده‌ای داشت. عابرینی که می‌خواستند بدون شرفیابی به خدمت شاه به او عرض ادب کنند، در این‌جا به زمین می‌افتادند و این آستانه را می‌بوسیدند. از این‌رو کسانی که وارد می‌شدند دقت می‌کردند که سهواً با کف کفش خود این آستانه را کثیف نکنند؛ چون از نگهبانان کتک می‌خوردند (کمپفر، ۱۳۶۳: ۲۰۲). تمام بزرگان ایران، از سردار و خان و سلطان و حتی پسران شاه، همین‌که مقابل در دولتخانه می‌رسیدند، از اسب به‌زیر می‌آمدند و به خاک می‌افتادند و آستانه در را می‌بوسیدند (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۲۱۰). حتی سفیران و میهمانان بیگانه هم غالباً این رسم را رعایت می‌کردند؛ چنان‌که

سفیر نظام‌شاه حاکم دکن که در ۱۰۲۹ ق. به اصفهان آمد^۱، چنین کرد (فلسفی، ۱۳۶۹: ۷۵۹/۲). یا اینکه وقتی دن‌گاریا سفیر اسپانیا نزدیک کاخ شاهی رسید، حکام شهر به او گفتند هنگام رسیدن برابر درگاه کاخ شاهی باید از اسب فرود آید و کلاه برگیرد و با خم کردن سر، مراتب احترام به‌جای آورد. البته سفیر فقط سواره با برداشتن کلاه در مقابل درگاه کاخ اکتفا کرد؛ اما همراهان ایرانی سفیر از اسب پیاده شده و این مراسم را انجام دادند (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۲۱۰). در زمان شاه سلطان حسین نیز هنگامی که سفیران لهستان و پاپ وارد تالار عالی‌قاپو شدند، مهماندار آنان را مجبور کرد که آستان شاهی را ببوسند و همین کار یک بار دیگر هنگام نزدیک شدن به تخت شاهی انجام شد (کارری، ۱۳۸۳: ۱۳۷).

کمپفر، در وصف طرح باغ‌ها و کاخ‌های اصفهان از بست مملکت که عالی‌قاپو مدخل آن بست و در جوار آن بوده نام برده (همان: ۲۰۰-۲۰۲)، سپس آن را همان دروازه عالی‌قاپو ذکر کرده که در آن‌جا در کاخ عالی‌قاپو کسانی که متهم به ارتکاب جنایتی بودند به‌استثنای قاتلین، می‌توانستند تا موقعی که بتوانند احتیاجات خود را رفع کنند از دست قانون درامان باشند. او بست را جایی تنگ ذکر کرده که طول و عرضش به‌زحمت به دوپست قدم در صد قدم می‌رسیده‌است. با این وجود برای کسانی که بدان‌جا پناهنده می‌شدند، در جناح چپ کاخ، اطاق‌های مورد لزوم خواب را تعبیه کرده‌بودند. هیچ کس حتی خارجیان حق نداشت با سلاح وارد بست شود (همان: ۲۰۵). کمپفر از باغ کوچکی با آب زلال برای گرفتن وضو در طرف راست بست یاد کرده که در وسط حیاط آن بقعه‌ای با گنبد رفیع و پایه‌ای هشت‌ضلعی قرار داشت. این بقعه برای عبادت کسانی بود که پناهنده شده بودند و نیز یساولان و صوفیان شاه طبق یک رسم قدیمی در این مکان دعا می‌کردند (همان: ۲۰۵).

اولتاریوس در جایی از سفرنامه خود، عالی‌قاپو را بست و تحصن‌گاه معروف ایران به‌شمار آورده که در بزرگ آن معمولاً همیشه و در تمام ساعات به‌روی مردم باز بوده و هرگز بسته نمی‌شده‌است (اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۵۸۳/۲). او در جای دیگر، از باغ بزرگی در محوطه کاخ سلطنتی صفویه نام می‌برد که دری از کاخ به‌سوی آن باز می‌شد و این باغ را محل تحصن و بست عالی‌قاپو ذکر کرده‌است. به‌نوشته او، هر مدیون یا مجرمی که به آن‌جا پناهنده می‌شد از تعرض مصون بود و هر قدر مایل بود می‌توانست با خرج خود در آن‌جا بماند، ولی دزدان و سارقین از این قاعده مستثنی بودند و می‌بایست اموال دزدی را پس می‌دادند. او سپس به نمونه‌ای از این بست‌نشینی که خود شاهد آن بوده اشاره کرده و آن یکی از بزرگان حکومتی بود که مورد بی‌مهری شاه واقع شد و بر جان خود

^۱ ن.ک. منشی، ۱۳۷۷: ۱۵۹۶/۳-۱۵۹۷

بیمناک بود، لذا در باغ عالی‌قاپو چادر زد و بست نشست (همان: ۶۰۷). اولئاریوس همچنین از پناهنده‌شدن یکی از اعضای سفارت هلشتاین به‌نام لیون برنالدی به عالی‌قاپو گزارش داده‌است. برنالدی که مورد خشم و غضب بروگمان سفیر قرار گرفته بود، برای رهایی از مجازات او در این بست تحت حمایت شاه قرار گرفت. سفیران کسانی را برای اخراج او از بست نزد شاه صفی (حک: ۱۰۳۸-۱۰۵۲ ق. / ۱۶۲۹-۱۶۴۲ م.) فرستادند، اما شاه پاسخ داد که نه او و نه هیچ‌کس دیگر قدرت آن را ندارد کسی را که به عالی‌قاپو پناهنده شده حتی اگر نسبت به شاه هم سوء‌قصد کرده باشد، دستگیر نمایند. پناهنده اگر دزدی کرده باشد می‌توان اموال دزدی را از او گرفت و به صاحبش داد ولی متعرض خود او به هیچ‌وجه نمی‌توان شد. وقتی بروگمان شبانه با اعزام تعدادی سواره و پیاده مسلح به عالی‌قاپو قصد داشت برنالدی را به‌زور بیرون آورد، شاه صفی بسیار از این کار ناراحت شد و دستور داد که زودتر از کشور خارج شوند (همان: ۵۸۳).

هنگام بازگشت هیأت نیز پنج نفر از اعضا که با سفیران اختلاف پیدا کردند، از رفتن خودداری و مخفیانه از سفارت فرار کرده نزد برنالدی به عالی‌قاپو رفتند و در آن‌جا پناهنده شدند. سفیران که می‌دانستند به هیچ‌وجه نمی‌توانند در عالی‌قاپو به آنها دسترسی پیدا کنند، ناگزیر آنها را به حال خود گذاشته و حرکت کردند (همان: ۷۷۴). از دیگر کسانی از این سفارت که به عالی‌قاپو پناهنده و بست نشست، شخصی به‌نام رستم بود که از مسکو به‌عنوان مترجم به استخدام هیأت هلشتاین درآمد. او که ایرانی‌الاصل بود و پیشتر در یکی از هیأت‌های اعزامی صفویه به اروپا در آن‌جا پناهنده و ظاهراً به مسیحیت درآمده بود، در زمان ورود هیأت هلشتاین به روسیه، در سفارت انگلستان در مسکو کار می‌کرد. او که قصد داشت در اصفهان بماند و در مسیر به‌گونه‌ای رفتار می‌کرد که نشان دهد مسلمان است و مسیحی شدنش ظاهری بوده، از ترس مجازات سفیران هیأت، مخفیانه فرار کرد و در عالی‌قاپو بست نشست. در نتیجه تحت حمایت شاه ایران قرار گرفت و در ایران ماند (همان: ۴۶۸-۴۶۹، ۸۰۰). رستم بعد در دستگاه جانی‌خان قورچی‌باشی مشغول به کار شد و سفرای هیأت از او بسیار عصبانی بودند (همان: ۵۸۲). جالب اینکه یکی از منشیان سفارت هلشتاین که مورد بازخواست شدید سفیر قرار گرفته بود به کلیسای اسپانیولی «اگوستینر» به‌عنوان پناهنده رفت و کشیش‌ها مدت سیزده روز از او پذیرایی کردند. او قصد داشت از آن‌جا به بین‌النهرین برود؛ اما با اقدامات و مذاکراتی که از طرف سفارت به‌عمل آمد، دوباره به سفارت بازگشت (همان: ۵۶۰).

چهل‌ستون

اشترویس، چهل‌ستون را نیز محل بست‌نشینی ذکر کرده‌است (۱۳۶۹: ۲۰۶). منشی هیأت هلشتاین، مکان چهل‌ستون را در گذشته مسجد بزرگی یاد می‌کند که ستون بزرگی زیر سقف

داشته و ۴۰ تیر قطور سقف روی این ستون متکی بوده‌اند. در زمان تیمور که فرمان قتل‌عام مردم اصفهان را به دلیل شورش صادر کرد، مردم از زن و مرد و پیر و جوان به این مسجد پناه بردند. با ورود لشکریان تیمور به مسجد، کسانی که در ساختمان و شبستان مسجد بودند جان به سلامت بردند، اما آنهایی که در صحن مسجد و اطراف آن بودند همگی کشته شدند. او می‌گوید بعدها شاه اسماعیل (حک: ۹۰۷-۹۳۰ ق. ۱/۱۵۰-۱۵۲۴ م.) این ساختمان را تجدید بنا کرد و آن‌جا را بست و تحصن‌گاه قرار داد (اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۶۰۸/۲).

حرم حضرت معصومه (س)

در عصر صفویه حرم حضرت معصومه (س) برای بدهکارانی که توان پرداخت بدهی خود را نداشتند، بست به‌شمار می‌رفت و در طول ایام بست‌نشستن در حجره‌های اطراف حرم، به هزینه اوقاف حرم امرار معاش می‌کردند و طلبکاران نیز راه و اختیاری برای مطالبه طلب خود نداشتند (کارری، ۱۳۸۳: ۶۸-۶۹). در این حرم، مطبخ‌خانه کوچکی هم برای اطعام مساکین بود که با نان و گوشت و پلوی رایگان، غریبان و مساکینی را که بدان‌جا می‌آمدند اطعام می‌کردند (همان‌جا). به‌نوشته تاورنیه، ایرانیان احترام این حرم را کمتر از بقعه شیخ صفی در اردبیل به‌جا نمی‌آوردند و این مکان پناه بدهکارانی بود که در حجره‌های آن بست می‌نشستند. او محل‌های بست ایران را با اروپا متفاوت می‌داند از این جهت که در اروپا فرد متحصن باید خود متکفل مخارجش می‌شد؛ اما در ایران هرکس داخل بست می‌شد تمام حوائج او را از موقوفات می‌دادند و او اصلاً در خیال خوراک و لوازم زندگی نبود و بدون نگرانی و در کمال فراغت در بست می‌ماند تا بستگانش از روی فرصت، مشکل او را به‌نجوی حل کنند (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۸۲-۸۳).

خانه محل تولد شاه

گاه مکانی که شاه در آن زاده شده بود بست می‌شد. به‌نقل اولتاریوس، خانه محل تولد شاه صفی که در زمان حضور هیأت هلاستاین در ایران هنوز پابرجا بوده، بست به‌شمار می‌رفته، یعنی گناهکاران در آن متحصن می‌شدند. این خانه که متعلق به تاجری به‌نام خواجه محمود بود، در گیلان در شهر کوچک کورآب که کسکر هم نامیده می‌شد، به‌فاصله دو میلی از دریا، قرار داشت. زمانی که صفی‌میرزا پدر شاه صفی با همسر حامله خود با اردوی شاه عباس در گیلان حرکت می‌کرد، در این محل همسرش فارغ شد و فرزند خود را به‌دنیا آورد (اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۷۸۹/۲ - ۷۹۰).

بقعه شهیدیه، مکان قتل صفی میرزا

محمدباقر میرزا معروف به صفی میرزا پسر بزرگ شاه عباس اول متولد ۹۹۵ق/۱۵۸۷م. بود که مردم او را ولیعهد و جانشین شاه می‌دانستند؛ اما شاه که در اثر سخن‌چینی‌های اطرافیان از فرزند خویش نگرانی داشت، زمانی که در گیلان بود، دستور کشتن او را داد و او زون بهبود از غلامان چرکسی شاه، صفی میرزا را در یکی از کوچه‌های رشت به قتل رساند (سال ۱۰۲۴ق).^۱ به دستور شاه عباس، میرزا رضی صدر، شاهزاده را تکفین و تجهیز کرد و نعش او را به اردبیل فرستادند تا در بقعه شیخ صفی در کنار آبا و اجدادش مدفون سازند. تفصیل این قضیه در منابع تاریخی آمده است (ن.ک. جناب‌دی، ۱۳۷۸: ۸۵۱-۸۵۲؛ منشی، ۱۳۷۷: ۱۴۵۸/۲-۱۴۵۹؛ اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۷۱۶-۷۱۹؛ دلاواله، ۱۳۷۰: ۲۶۰-۲۶۱؛ فلسفی، ۱۳۶۹: ۵۳۰/۲-۵۳۸). شاه عباس پس از قتل پسر که سخت پشیمان شده بود، دستور داد مکانی را که در آن صفی میرزا به قتل رسیده بود (واقع در رشت) دیوار بکشند و آن‌جا را بست و تحصن‌گاه اعلام کرد. هر کس به آن پناهنده می‌شد از مجازات معاف می‌گردید و موقوفات زیادی را تعیین کرد تا از درآمد آن در این محل به فقرا غذای رایگان بدهند (اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۷۱۸/۲). بقعه‌ای که در آن‌جا ساخته شد، شهیدیه نام نهادند و شاه عباس، میرزا حسنعلی نام از معاریف اصفهان را متولی و نگاهبان آن بقعه کرد (نصرآبادی، ۱۳۶۱: ۲۰۰).

اصطبل شاهی

در عصر صفویه کسانی، به اصطبل شاهی پناه می‌بردند و با بست در اصطبل در پی حفظ جان خویش از مجازات بودند. بهبودخان از غلامان خاصه شاهی که به دستور شاه عباس اول، صفی میرزا فرزند شاه را به قتل رسانده بود، به اصطبل شاهی پناه برد (منشی، ۱۳۷۷: ۱۴۵۸/۲). پادشاه به این بهانه که سر طویله بست است، بهبودخان را قصاص نکرد (ملکم، ۱۳۸۳: ۳۲۲)؛ اما بعداً او را مجبور کرد که به دست خویش سر پسر خود را ببرد و برای شاه بیاورد و خود نیز چندی بعد به دست نوکرش کشته شد (ن.ک. اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۷۱۹/۲). در تاریخ ملاکمال آمده که بهبود خود را به دولتخانه انداخت و شاه نیز او را نکشت و گفت اگر او را بکشم خواهند گفت حتماً به دستور من این کار را انجام داده است. از سویی، صفی میرزا پسران صغیری دارد، باید بزرگ شوند و خود قصاص قاتل کنند (ملاکمال، ۱۳۳۴: ۶۷-۶۸). شاردن در انتخاب اصطبل شاه برای پناهگاه و بست نشستن، گوید شاید به مناسبت توجه زیادی بوده که در این سرزمین انواع اسب-

^۱ سال ۱۰۲۳ هم گفته شده است.

های اصیل و سوارکاران ماهر به این قسمت از دستگاه سلطنت مبذول می‌داشتند (به‌نقل از خالصی، ۱۳۶۶: ۲۶؛ کرزن، ۱۳۷۳: ۱/ح ۲۱۹). در ایران مثلی هست که می‌گویند هرکس به حرمت پناه‌گاه اسبی تخطی کند، هیچ‌وقت این اسب سوار خود را در جنگ به پیروزی نمی‌رساند. نقل شده که تمام بدبختی‌های نادر میرزا (درگذشت ۱۲۱۸ ق. / ۱۸۰۳ م.) نواده نادرشاه افشار (حک: ۱۱۴۸-۱۱۶۰ ق. / ۱۷۳۶-۱۷۴۷ م.) «از آن ناشی شده بود که یکی از افراد فراری را که در اصطبل ساهی پناه آورده بود به‌قتل رسانید» (خالصی، ۱۳۶۶: ۲۷؛ کرزن، ۱۳۷۳: ۱/ح ۲۲۰).

مدرسه

آن‌گونه که ملکم نوشته است، در دوره شاه سلطان حسین صفوی (حک: ۱۱۰۵-۱۱۳۵ ق. / ۱۶۹۴-۱۷۲۲ م.)، هر کجا مدرسه‌ای بود مانند حریم حرم «من دخله کان آمناً» گشت، هر کس به هر عملی شنیع حتی قتل نفس اقدام کردی، چون از همه‌جا دستش کوتاه شدی به مدرسه پناه بردی و آن مدرسه بست بود (ملکم، ۱۳۸۳: ۳۳۹).

مسجد جامع

در مسجد جامع (جمعه) اصفهان که از قدیمی‌ترین مساجد شهر بود، گناه‌کاران و جنایت‌کاران که می‌دانستند به احترام حریم آن مسجد، کسی متعرض آنان نخواهد شد، در گوشه‌ای از مسجد بست می‌نشستند (گرس، ۱۳۷۰: ۲۳۶).

نتیجه

سنت بست‌نشینی در آغاز بر اندیشه دینی و در مکان‌های مقدس و دارای احترام شکل گرفته و منشاء انسانی، خیرخواهانه و مطلوب داشته و در جهت کمک و یاری به ستمدیدگان بوده است. به‌تدریج در حکومت‌هایی که فاقد نظام عدلیه و مدافع حقوق انسانی در برابر مظالم کارگزاران حکومتی بودند، مراکز دیگری حتی نهادهای سیاسی و اداری وابسته به خود حکومت به‌صورت مکان بست درآمدند و پناه‌گاهی برای مردم در وقت خطر و گرفتاری شدند. در دوره صفویه از هر دو نوع مکان، دینی (مشاهد و مقابر متبرکه) و غیر دینی (کاخ، خانه، اصطبل)، نمونه‌هایی وجود داشته که در آنها بست می‌نشسته‌اند. برخی از این مکان‌ها به مناسبتی خاص پدید آمده و با تعیین از سوی حکومت و گاه از جانب عالمان دین، به‌عنوان بست معرفی می‌شدند تا افراد تحت

تعقیب در پناه آنان از خطر رهایی یابند. بنابراین بست‌نشینی می‌توانست در حفظ امنیت فردی برخی از افراد که بی‌گناه تحت ستم یا تعقیب کارگزاران دولت قرار می‌گرفتند، مفید باشد. در مجموع، پدیده بست‌نشینی در دوره صفویه بیشتر ماهیت تأمین امنیت جانی برای بست‌نشینان داشته و هنوز مانند دوره قاجار از جنبه ضدامنیتی، که محلی باشد برای اجتماع اشرار و قاتلان و مجرمان و فرار از چنگ عدالت و قانون، و یا کنش‌گری و مطالبه‌گری برای تغییر نظام سیاسی، برخوردار نبود. ضمن اینکه پدیده‌ای رایج و گسترده نیز نبوده است که دولت صفویه را در چالشی جدی قرار دهد و آن را مصمم سازد که در لغو و یا محدودسازی آن بکوشد.

منابع و مأخذ

- اشترویس، یوهان (۱۳۹۶). **سفرنامه یوهان اشترویس**، ترجمه ساسان طهماسبی، قم: مجمع ذخائر اسلامی با همکاری کتابخانه و موزه ملی ملک - تهران.
- اولتاریوس، آدام (۱۳۶۹). **سفرنامه آدام اولتاریوس**، ترجمه حسین گردبچه، بی‌جا، کتاب برای همه.
- بهار، لاله‌تیک چند (۱۳۷۹). **بهار عجم: فرهنگ لغات، ترکیبات، کنایات و امثال فارسی**، تصحیح کاظم دزفولیان، تهران: طلایه.
- پروشانی، ایرج (۱۳۷۶). «**بست و بست‌نشینی**»، **دانشنامه جهان اسلام**، زیر نظر غلامعلی حدادعادل، ج ۳، تهران: بنیاد دایره‌المعارف اسلامی.
- پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۸). **سفرنامه پولاک «ایران و ایرانیان»**، ترجمه کیکاووس جهانداری، چاپ دوم، تهران: خوارزمی.
- بیرزاده زاهدی، شیخ حسین پسر شیخ ابدال (۱۳۴۳). **سلسله‌النسب صفویه**، برلین: ایران‌شهر.
- تاورنیه، ژان باتیست (۱۳۶۹). **سفرنامه تاورنیه**، ترجمه ابوتراب نوری، تصحیح حمید شیرانی، چاپ چهارم، بی‌جا، سنایی و تأیید اصفهان.
- جنابدی، میرزاییگ حسن (۱۳۷۸). **روضه‌الصفویه**، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- حبیبی، محمد (۱۳۸۴). «**بست و بست‌نشینی در حرم امام رضا(ع)**»، دفتر اسناد، ج ۲ و ۳، به کوشش زهرا طلایی، مشهد، سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز آستان قدس رضوی.
- خالصی، عباس (۱۳۶۶). **تاریخچه بست و بست‌نشینی**، تهران: علمی.

- خنجی اصفهانی، فضل‌الله بن روزبهان (۱۳۸۲). **تاریخ عالم‌آرای امینی**، تصحیح محمداکبر عشیق، تهران: میراث مکتوب.
- دایره‌المعارف بزرگ اسلامی** (۱۳۸۳). زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ج ۱۲، تهران: مرکز بزرگ دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- دایره‌المعارف تشبیح** (۱۳۷۵). زیر نظر احمد صدر حاج‌سیدجوادی؛ کامران فانی و بهاء‌الدین خرماهی، ج ۳، تهران: شهید سعید محبی.
- دلاواله، پیتر، (۱۳۷۰). **سفرنامه، ترجمه شعاع‌الدین شفا**، ج ۲، تهران: علمی و فرهنگی.
- دلند، آندره دولیه (۱۳۵۵). **زیبایی‌های ایران**، ترجمه محسن صبا، تهران: انجمن دوستداران کتاب.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۴۱). **لغت‌نامه**، ج ۳، تهران: سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور.
- رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۳۸). **جامع‌التواریخ**، تصحیح بهمن کریمی، تهران: اقبال.
- رشیدالدین فضل‌الله همدانی (۱۳۶۴ ق.). **مکاتبات رشیدی**، چاپ لاهور.
- سانسون، مارتین (۱۳۴۶). **سفرنامه سانسون**، ترجمه تقی تفضلی، تهران: ابن‌سینا.
- شاردن، جان (۱۳۷۴). **سفرنامه شاردن**، ترجمه اقبال یغمایی، ج ۴، تهران: توس.
- شاردن، جان (۱۳۷۵). **سفرنامه شاردن**، ترجمه اقبال یغمایی، ج ۵، تهران: توس.
- عالم‌آرای شاه اسماعیل** [مجهول‌المؤلف] (۱۳۸۴). تصحیح اصغر منتظرصاحب، چاپ دوم، تهران: علمی و فرهنگی.
- فلسفی، نصرالله (۱۳۶۹). **زندگانی شاه عباس اول**، چاپ چهارم، تهران: علمی.
- فیگوئروا، دن گارسیا د سیلوا (۱۳۶۳). **سفرنامه**، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران: نو.
- کاتف، فدت آفاناس یویچ (۱۳۵۶). **سفرنامه کاتف**، ترجمه محمدصادق همایونفرد، تهران: کتابخانه ملی.
- کارری، چووانی فرانچسکو جملی (۱۳۸۳). **سفرنامه کارری**، ترجمه عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، چاپ دوم، تهران: علمی و فرهنگی.
- کرزن، جرج ناتانیل (۱۳۷۳). **ایران و قضیه ایران**، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: علمی و فرهنگی.
- کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۳). **سفرنامه کمپفر**، ترجمه کیکاووس جهان‌داری، چاپ سوم، تهران: خوارزمی.

- گرس، ایون (۱۳۷۰). **سفیر زیبا، سرگذشت و سفرنامه فرستاده فرانسه در دربار شاه سلطان حسین صفوی**، ترجمه علی‌اصغر سعیدی، تهران: تهران.
- ملاکمال (۱۳۳۴). **تاریخ ملاکمال**، تصحیح ابراهیم دهگان، اراک، فروردین.
- ملکم، سیر جان (۱۳۸۳). **تاریخ ایران**، ترجمه میرزا اسماعیل حیرت، تهران: سنایی.
- منشی، اسکندربیگ (۱۳۷۷). **تاریخ عالم‌آرای عباسی**، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.
- نصرآبادی، محمدطاهر (۱۳۶۱). **تذکره نصرآبادی**، تصحیح وحید دستجردی، چاپ سوم، بی-جا: کتابفروشی فروغی.
- نطنزی، معین‌الدین (۱۳۸۳). **منتخب‌التواریخ معینی**، به‌اهتمام پروین استخری، تهران: اساطیر.
- واله اصفهانی، محمدیوسف (۱۳۷۲). **خلدبرین**، به‌کوشش میرهاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

Resorting (Take Refuge) in Safavid Era

Jahanbakhsh Savagheb

Abstract

Resorting (Take refuge) in some religious places in terms of people is one of the ways to protect individual security which those who resorted to it. The sources of Safavid era have no clear information about resorting and how it is customary, but based on the same news and the reports that European writers have presented, although not to the extent of the Qajarid era, places are known as sanctuary and those who have resorting them. In this paper, using descriptive - analytical method, the phenomenon of resorting in the Safavid period has been studied and the sites and facilities that have been sanctuary are described. The findings of this research indicate that some of the buildings and religious institutions and some political and administrative facilities are located in this period which have played security role in the protection of the oppressed people against the injustices of the government.

keywords: Safavid era, Places of resorting, Sanctuary, Security